

کشتارِ بزرگ*

ناصر مهاجر

کشتار بزرگ زندانیان سیاسی ایران، پرونده ای گشوده است که هنوز حرف آخرش گفته نشده است.

در سراسر زندان های ایران، در چند ماه، چند هزار مخالف در بند را کشتند. بی سرو صدا و در نهان. و پنهان کاری را به آنجا رساندند که حتّا جسد قربانیان را به خانواده های آنها بازپس نداده و تنها نشانی گورها - گورهای دسته جمعی - را دادند. بی هیچ توضیحی. در آن تابستان - پائیز، پیرامون جنایت شان اگر کلمه ای گفتند، از زبان سرجنبانان حکومت بود؛ و آنهم بیشتر برای رد گم کردن. از آن پس هم دیگر از این راز سر به مهر، از این "سر دولتی" لام تا کام نگفتند. هم از این رو، تا به امروز بسیاری از جنبه های "کشتار بزرگ" در هاله ای از ابهام است. از جمله اینکه هنوز به دقت و درستی دانسته نیست که چند نفر - چند هزار نفر - در آن کشتار جانشان را از دست دادند؟ و چگونه؟ و به فرمان چه کس - یا کسانی؟ و این که اصلاً چرا و با چه هدفی به این کار دست زدند؟

پاسخ دقیق به این پرسش ها، چه بسا، تا جمهوری اسلامی پا بر جاست، به دست نیاید و پرونده ی این جنایت تنها زمانی بسته شود که دیگر جمهوری اسلامی ی در کار نباشد. اینک اّمّا، با تکیه بر داده های موجود، به ویژه نوشته ها و گفته های زندانیان پیشینی که توانستند از آن قربانگاه جان سالم بدر برند، کم و بیش می شود به بازسازی ماجرای کشتار بزرگ پرداخت و با

* این نوشته به مناسبت دهمین سالگرد کشتار بزرگ زندانیان سیاسی ایران تهیه شد و در "آرش"، شماره ی ۵۷، مرداد - شهریور ۱۳۵۷، پاریس، به چاپ رسید.

بررسی بستر این رویداد، تا حدی به واقعیت دست یافت.

دست آویز

در ۲۷ تیرماه ۱۳۶۷، خبرگزاری‌های جهان اعلام کردند که رئیس‌جمهور اسلامی ایران، آیت‌الله خامنه‌ای، در تلگرافی به پسر دو کویار، دبیر کل ملل متحد، ابراز داشته که ایران قطعنامه‌ی ۵۹۸ را می‌پذیرد و از سیاست ادامه‌ی جنگ تا "فتح کربلا" و فروانداختن صدام حسین دست می‌شویید. درستی این خبر بهت‌انگیز و این چرخش صد و هشتاد درجه، اما تنها زمانی مسجل شد که آیت‌الله خمینی خود به سخن درآمد و واقعیت شکست و سازش را به زبان آورد؛ با گویاترین کلمات:

«... و اما در مورد قبول قطعنامه که حقیقتاً مسئله‌ی بسیار تلخ و ناگواری برای همه و خصوصاً من بوده... این است که... به واسطه‌ی حوادث و عواملی که از ذکر آن فعلاً خودداری می‌کنم... با قبول قطعنامه و آتش بس موافقت نمودم... بدا به حال من که هنوز زنده مانده‌ام و جام زهرآلود قبول قطعنامه را سرکشیدم.»^۱

و این به روز ۲۹ تیرماه بود. ۳ مرداد، سازمان مجاهدین خلق ایران - که شکست ایران در جنگ با عراق را آستانه‌ی فروپاشی جمهوری اسلامی می‌دانست - با گسیل "ارتش آزادیبخش ملی" خود و تهاجم به مرزهای غرب کشور، حرکت "برای وارد آوردن ضربه‌ی نهائی"^۲ و "واژگونی حکومت خمینی" را آغاز کرد و به عنوان جزئی از این استراتژی، مردم تهران را به "قیام" فراخواند.^۳ اما نه در تهران و نه در هیچ کجای دیگر ایران، مردم به فراخوان مجاهدین اعتنائی نکردند و نیروی سرکوبگر حکومت بی‌برخورد با بازدارنده‌ای، در نهایت خشونت آنها را درهم کوبید؛ ۱۲۶۳ نفر از رزمندگان‌شان را از بین برد؛^۴ ده‌ها مجاهد را اسیر گرفت؛ و سه روزه این ماجراجویی را خنثی ساخت.^۵ از پس این سرکوب، کین‌خواهی آمد. پایه‌های حکومت - توده‌ی بسیجی و امت حزب‌الله - که از فرجام جنگ و واگشت سپاهیان اسلام سخت‌آزرده دل بودند و از "مجاهد" دلی‌پرخون داشتند، آتش بیار معرکه شدند و تب "ضد منافقین" را به اوج رساندند. و این چنین بود که بسیاری از مجاهدین پیشین را - حتّاً آنها که پیشتر محاکمه شده،

۱- روزنامه "رسالت"، ۳۰ تیر ۱۳۶۷

۲- خبر شماره ۳، عملیات بزرگ فروغ جاویدان، سازمان مجاهدین خلق ایران

۳- خبر شماره ۴، عملیات بزرگ فروغ جاویدان، سازمان مجاهدین خلق ایران

۴- گزارش نهائی ستاد فرماندهی ارتش آزادیبخش ملی ایران، ۱۸ شهریور ۱۳۶۷، برگرفته از ماهنامه‌ی شورا، شماره‌ی ۴۳ و ۴۴

۵- نگاه کنید به جزوه‌ی "چرا جمهوری اسلامی خواستار آتش بس شد؟ و چشم انداز مذاکرات صلح چیست؟"؛ انتشارات "آغازی نو"، شهریور ۱۳۶۷

محکومیت شان را گذرانده و آزاد شده، سر در کار خود داشتند و با سیاست کاری نداشتند - دوباره گرفتند و به زندان انداختند؛^۶ شماری از اسرای "عملیات مرصاد"^۷ را درجا و در همان باختران و اسلام آباد و کنگاور به دار آویختند^۸ و شماری بزرگ تر را روانه ی زندان ها کردند که دیرتر محاکمه شوند. فضای آن روزها را در سه نمونه ی زیر روشن تر می بینیم:

«از مقام مقدس رهبری درخواست می کنیم که با جنایتکاران قاطع برخورد کرده و

هرچه زودتر شرآنان را برای همیشه از سر مَلّت کوتاه کنند»^۹

در سخنرانی نماز جمعه تهران، آیت الله موسوی اردبیلی، رئیس دیوان عالی کشور:

«... اینها آمدند، اینها نمی دانند مردم اینها را از حیوان پست تر می دانند، مردم

علیه اینها چنان آتشی هستند؛ قوه ی قضائیه در فشار بسیار سخت افکار عمومی که

چرا اینها اعدام نمی شوند؛ یک دسته شان زندانی می شوند... مردم می گویند آقا باید

از دم اعدام شوند. قاضی از آن طرف گرفتار یک سلسله مسائل... از این طرف فشار

افکار عمومی، از همه بیشتر من باید از این بدبخت تشکر کنم که کار ما را آسان

کرد. ما ده تا ده تا، بیست تا بیست تا محاکمه می کنیم. پرونده بیار، پرونده ببر،

متأسفم می گویند خممش از بین رفته. ای کاش همه شان از بین بروند، یک مرتبه

مسئله تمام شود»^{۱۰}.

نمونه ی آخر هم در طومار هزاران تن از اقشار مختلف اراک آمده:

«... از مسئولین قضائی کشور درخواست می کنیم تا منافقین کوردلی را که بعد از

عفو و بخشودگی از زندان ها رها شده و به خارج از کشور پناه برده اند و در آنجا به

توطئه جاسوسی علیه نظام ایران پرداخته اند و گستاخی را تا به آنجا رسانده اند که

برای کشتار فرزندان این مَلّت اقدام به حمله نظامی نموده اند و در عملیات اخیر

مرصاد در چنگال عدالت به دام افتاده اند به اشدّ مجازات برسانند و هیچگونه اغماض

و بخششی روا ندارند»^{۱۱}.

بدین ترتیب برای اجرای طرح کشتار زندانیان سیاسی ایران که از مدّت ها پیش ساخته و

۶- عفو بین الملل، بیانیه کتبی به چهل و پنجمین نشست کمیسیون حقوق بشر ملل متحد، ژانویه ۱۹۸۹؛ و نیز نگاه کنید به "گزارش شورای اقتصادی و اجتماعی ملل متحد درباره ی وضع حقوق بشر در جمهوری اسلامی ایران"، ۱۳ اکتبر ۱۹۸۸

۷- نامی که حکومت بر عملیات سرکوب مجاهدین گذاشت.

۸- روزنامه ی "جمهوری اسلامی"، ۱۲ مرداد ۱۳۶۷؛ و نیز نگاه کنید به "گزارش شورای اقتصادی و اجتماعی..." (پیش گفته)

۹- روزنامه ی "رسالت"، ۱۲ مرداد ۱۳۶۷

۱۰- روزنامه ی "رسالت"، ۱۵ مرداد ۱۳۶۷

۱۱- روزنامه ی "رسالت"، ۹ شهریور ۱۳۶۷

پرداخته شده بود، زمینه‌ی مناسب چیده شد.

زمینه‌ها

اینک می‌دانیم که تغییر و تحولاتی که از ماه‌های آغازین سال ۱۳۶۴ در سیاست‌گذاری‌های زندان پدید آمد و بانی‌اش آیت‌الله منتظری بود و بارزترین نمودش برکناری اسدالله لاجوردی از ریاست دادستانی انقلاب اسلامی و کاهش فشار بر زندانیان سیاسی، دل‌پسند شماری از سران حکومت - به ویژه آیت‌الله خمینی - نبود و دست کم از میانه‌ی سال ۱۳۶۵، مخالفت خوانی به جاهای باریک رسیده بود. این راز، اگر در آن زمان بر کسی جز کار به دستان حکومت آشکار نبود، پس از خلع آیت‌الله منتظری از مقام "جانشین رهبری" از پرده بیرون افتاد. درست دو سال پیش از کشتار زندانیان سیاسی، آیت‌الله خمینی به آیت‌الله منتظری نوشته بود:

«تقاضا می‌کنم با اشخاص صالح آشنا به امور کشور مشورت نمائید. پس از آن ترتیب اثر بدهید تا خدائی نخواست لطمه به حیثیت شما که برگشت به حیثیت جمهوری اسلامی است نخورد، آزادی بی‌رویه چند صد منافق به دستور هیئتی که رقت قلب و حسن ظنّ شان واقع شد، آمار انفجارها، ترورها و دزدی‌ها را بالا برده است.»^{۱۲}

همین نکته از زبان اسدالله لاجوردی، جلال اوین هم به گوش رسید. در روزهای آشفته و دهشت بار پس از تهاجم نظامی مجاهدین:

«... متأسفانه در طول چند سال اخیر بر خلاف مصلحت اسلام با منافقین برخورد شده است. طبق اطلاعی که در دست است اکثر کسانی که به نام توّاب از زندان آزاد شده‌اند، مجدداً به سازمان منافقین پیوسته‌اند که تعدادی از آنها نیز در عملیات مرصاد به هلاکت رسیدند. از سال ۶۰ تا اواخر سال ۶۳ که با منافقین به شدت برخورد شد، اینها حتّاً نتوانستند ۱۰ نفر را هم جذب سازمان نمایند؛ اما بعد از آن با منافقین با سستی و مماشات رفتار شد و اعضاء آنها به اسم توّاب از زندان آزاد شدند، نتیجه‌ی این آزادی همین شد که در حمله به شهر اسلام‌آباد و کردند دیدیم... واقعاً چه کسی مسئول خون‌های به ناحق ریخته‌ی بسیجیانِ مظلومی است که به دست منافقین به لقاء الله پیوستند؟!»^{۱۳}

مورد نظر و خطاب اسدالله لاجوردی، سیدعلی منتظری بود که از نیمه‌ی دوم سال ۱۳۶۶

۱۲- نامه‌ی آیت‌الله خمینی به آیت‌الله منتظری، برگرفته از کتاب "خاطرات سیاسی محمدی ری شهری"، مؤسسه‌ی مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، صفحه‌ی ۲۵۵.
۱۳- روزنامه‌ی "جمهوری اسلام"ی، ۱۵ مرداد ۱۳۶۷، "دیدگاه‌های مردم در برخورد به جنایت اخیر منافقین" قسمت دوم.

موقعیتش در هرم قدرت سست شد، در تصمیم‌گیری دیگر به بازی گرفته نشد و نقطه نظرات و پیشنهادش از گردونه خارج شد.^{۱۴} و این درباره‌ی سیاست‌گذاری‌های زندان نیز صدق می‌کند؛ و رو آوردن به سخت‌گیری و روی کار آوردن دوباره‌ی لاجوردی. نیز به عمد و زیرکی واژه‌ی منافق را جای کلمه‌ی مخالف نشانند و به تب ضدمنافق دامن زدند؛ چه، می‌دانستند زیر این نام تبهکاری‌شان سهل‌تر می‌شود و توجیه پذیر؛ چه، اسناد جای تردیدی نمی‌گذارند که حکومت بر آن بود که در صورت پیروز نشدن در جنگ و پذیرش صلح، خود را از شر زندانیان سیاسی مقاوم‌رها کنند تا که در افق ناروشن پس از صلح و بازنگری بر رشته‌ای از مسائل اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و حتا سیاست خارجی، و در صورت روبرو شدن با وضعیتی بحرانی و پیش‌بینی نشده، غافلگیر نشوند و قافیه را نبازند.^{۱۵} چه، واقعیت‌ها نشان می‌دهد که تدارک طرح کشتار بزرگ، "منافق" و "غیرمنافق" هر دو را شامل می‌شد.

مراحل گوناگون پیشرفت طرح را نیز اینک می‌دانیم. به همت زندانیان سیاسی ای که کابوس کشتار بزرگ را زیسته‌اند و آن را وا گفته‌اند.

«... در زمستان ۶۶... رژیم تصمیم خود را می‌گیرد. داوود لشگری و لاجوردی به گوهردشت و اوین بازمی‌گردند... در فاصله‌ی آذر و دی ۶۶ همه‌ی زندانیان تک به تک دوباره بازجوئی می‌شوند: «گروهِت را قبول داری؟ جمهوری اسلامی را قبول داری؟، نماز می‌خوانی؟» و بنا به پاسخ‌های داده شده، زندانیان به گروه‌های مجزا تقسیم می‌شوند. تغییر و تحولات در زندان با جابجائی زندانیان ادامه می‌یابد. در بهمن ۱۳۶۶ همه‌ی کسانی را که حکم ابد دارند از گوهردشت به اوین منتقل و در آنجا نیز آنان را در یک بند جداگانه نگهداری می‌کنند...».^{۱۶}

پس از آن:

«... تمامی زندانیان مجاهد و چپ‌را از یکدیگر جدا کردند. در واقع زندان را به دو قسمت تقسیم نمودند. قسمتی را که شامل بندهای ۱ و ۲ بود اختصاص به زندانیان مجاهد داده و طرف انتهایی زندان را که شامل بندهای قسمت انتهایی (متصل به ساختمان آملی تئاتر گوهردشت) بود، اختصاص به زندانیان چپ دادند. و برای جلوگیری از اطلاع زندانیان از وضع و ترکیب بندها، شماره‌گذاری بندها را نیز مجزا

۱۴- روزنامه‌ی "کیهان"، ۸ تیرماه ۱۳۶۷، سخنرانی آیت‌الله منتظری در جمع طلاب و روحانیون قم
 ۱۵- نگاه کنید به جزوه‌ی "جای آن است که خون موج زند در دل لعل" پیرامون کشتار زندانیان سیاسی...، انتشارات "آغازی نو"، آذرماه ۱۳۶۷ و "آنها که غریق وحشت خود بوده‌اند"، تبریزی، مهاجر، "بولتن آغازی نو، ویژه‌ی سلمان رشدی".

۱۶- "... و این شط‌های خونی که از مردم جاریست"، سعید همایون، اتحاد کار، شهریور ۱۳۷۰، شماره‌ی ۲۳، سال دوم.

کردند. بدین ترتیب که قسمت زندانیان مجاهد و زندانیان چپ را مجزا شماره گذاری کردند و در هر یک از دو قسمت، زندانیان را بر حسب میزان حکم آنان از یکدیگر تفکیک کردند. یعنی زندانیانی را که حکم شان زیر ده سال بود در بندهای معین جا دادند. (در مورد زندانیان چپ، دو بند به زندانیان زیر ۱۰ سال اختصاص داشت؛ یعنی بندهای ۷ و ۸ که در قسمت انتهای زندان واقع شده بود، با حدود ۸۵ تا ۹۰ نفر در هر بند) و زندانیان محکوم به ۱۰ تا ۱۵ سال را در یک بند... و زندانیان ۱۵ سال تا ابد را در بند دیگری از بقیه تفکیک کردند. همچنین آن دسته از بچه هائی را که پاسخ مثبت به مصاحبه داده بودند، در بند ۱۴ جای دادند. همزمان با این واقعه، تمامی زندانیان "ملی کش" اوین، یعنی آنها که حکم شان به اتمام رسیده بود، ولی به دلیل عدم پذیرش شرط مصاحبه برای آزادی، همچنان در بازداشت بودند، به گوهردشت منتقل کردند و در بند ۱۰ زندان گوهردشت... جای دادند».^{۱۷}

و سپس:

«چند روز قبل از اعلام پذیرش قطعنامه ی ۵۹۸ توسط جمهوری اسلامی و سخنرانی خمینی که در آن به سرکشیدن جام زهر اعتراف کرد، به هنگام مراجعه به اتاق بهداری آسایشگاه (اتاق ۳۰۰) که به بیماران بند انفرادی اختصاص داشت، ساک های زیادی به چشم می خورد که روی هم تلنبار شده بودند، روی یکی از ساک ها نام حسین قلمبر را دیدم و فهمیدم او و احتمالاً سایر بچه های زیرحکمی^{۱۸} را از بند عمومی ۳۱۶ به انفرادی آورده اند. این با قطع ۴۵ دقیقه وقت هواخوری روزانه همزمان بود. وضع کاملاً غیرعادی شده بود».^{۱۹}

حکم امام

آری وضع کاملاً غیرعادی شده بود؛ چه، آیت الله خمینی فرصت را برای به اجراء گذاشتن برنامه ای که مراحل تدارکاتی اش پشت سر گذارده، مناسب و مغتنم دیده و حکم کشتار زندانیان سیاسی را داده بود. حکمی که هرگز علنی نشد و هرگز هم کسی از کسان حکومت درباره اش چیزی نگفت؛ الا آیت الله منتظری. او که کشتار زندانیان را به "مصلحت اسلام و انقلاب و

۱۷- نگاه کنید به جزوه ی "در سال ۱۳۶۷ بر ما چه گذشت؟" نیما پرورش، کمیته ی برگزاری یادمان قتل عام زندانیان سیاسی ایران در سال ۱۳۶۷، پاریس، شهریور ۱۳۷۳، صفحه ی ۵.

۱۸- از اصطلاحات زندان، به معنای محکوم به اعدام است.

۱۹- "احساس تلخ و وجدان بیدار"، کار اکثریت، شماره ی ۴۴، ۸ مهرماه ۱۳۷۱

کشور و حیثیت ولایت فقیه و حکومت اسلام نمی دانست" ^{۲۰}، در همان مرداد خونین و برای "رفع مسئولیت شرعی از خود" ^{۲۱}، سه نامه ی خصوصی به "امام" و مسئولین دادستانی نوشت که زود عمومی شد!

«... راجع به دستور حضرت عالی مبنی بر اعدام منافقین موجود در زندان ها: اعدام بازداشت شدگان حادثه ی اخیر را ملت و جامعه پذیراست و ظاهراً اثر سوئی ندارد، ولی اعدام موجودین از سابق در زندان ها: اولاً در شرایط فعلی حمل بر کینه توزی و انتقامجوئی می شود و ثانیاً...» ^{۲۲}

نیز اولین بار با همین نامه ها بود که آگاه شدیم آیت الله خمینی، نیری نامی را به سمت قاضی شرع دادگاه های فرمایشی گمارده و از او خواسته که به فوریت به امر "ضدانقلاب" رسیدگی و اعدامی ها را تعیین کند. و باز با همین نامه ها بود که به هویت سایر اعضاء هیئت مسئولین این دادگاه ها پی بردیم و هنگامی که هیچ خبری از درون زندان ها به بیرون درز نمی کرد، دریافتیم که اشراقی در سمت دادستانی، رئیسی در مقام معاونت دادستانی و پورمحمدی به عنوان نماینده ی وزارت اطلاعات در اوین برای اجرای احکام اعدام تقلاً می کنند؛ ^{۲۳} و اینکه برای تعیین حکم، ملاک اتفاق نظر قاضی و دادستان و مسئول اطلاعات نبود و اکثریت آراء بود ^{۲۴}. بعدها و پس از آنکه تماس زندانیان با بیرون برقرار شد، به جزئیات کارکرد آن بی دادگاه ها هم پی بردیم و دانستیم به چه ترتیبی حکم های اعدام را صادر کردند.

«در تشخیص اینکه چه کسی باید اعدام شود، بازجوها، رئیس و معاون ها و دادیاران زندان هم علاوه بر آن سه نفر نظر می دادند. حتّاً پاسدارها هم می توانستند در تفکیک افراد نافذ باشند. کافی بود که آنها گزارشی به رئیس زندان بدهند تا او هم قبل از ورود به اتاق، نیری را بپزد تا حکم اعدام بنویسد.» ^{۲۵}

درباره ی جریان دادرسی، تنها نکته ای که از همان آغاز روشن بود این بود که قربانیان، چه چپ ها و چه مجاهدین، جملگی کسانی هستند با پرونده ی محکومیت قطعی؛ یعنی کسانی که پیشتر محاکمه شده و حکم گرفته و دوران محکومیت خود را می گذرانند که یا نزدیک به پایان بود و یا به پایان رسیده بود. این نکته هم در نامه ی منتظری خطاب به قاضی شرع، نیری، آمده است:

۲۰- هر سه نامه در "چشم انداز"، شماره ی ۶، تابستان ۱۳۶۸ منتشر شده است و نیز در شورا، شماره ی ۴۷، فروردین و اردیبهشت ۱۳۶۸. در اینجا استناد به نامه ی ۲۴ مرداد ۱۳۶۷ اوست به آقای نیری و...

۲۱- نامه به آیت الله خمینی، ۱۱ مرداد ۱۳۶۷

۲۲- نامه به آیت الله خمینی، ۹ مرداد ۱۳۶۷

۲۳- نامه به آقای نیری و...، ۲۴ مرداد ۱۳۶۷

۲۴- نامه ی منتظری به خمینی، ۹ مرداد ۱۳۶۷

۲۵- "از آن روزهای خونین"، اکثریت، شماره ی ۲۷۴، ۲۰ شهریور ۱۳۶۸؛ و نیز "این شط های خونی..." (پیش گفته)

«وانگهی اعدام آنان بدون فعالیت جدید، زیر سؤال بردن همه ی قضات و همه ی قضاوت های سابق است. کسی را که به کمتر از اعدام محکوم کرده اید، به چه ملاک اعدام می کنید...»^{۲۶}

اجرای حکم

ملاک و معیار البته در کار بود. گویا بنا را بر این گذاشته بودند که هر زندانی ی مردی که استقلال شخصیت و اندیشه داشته و حاضر نبوده در برابرشان سر تسلیم فرود آورد و در خدمت شان قرار گیرد را سر به نیست کنند. در مورد زنان، اما انگار به این نتیجه رسیده بودند که جز جان زن مجاهد را نگیرند و روح زن مرتد و مارکسیست را درهم شکستند. و در این راستا، همزمان در زندان زنان و مردان -چه اوین و چه گوهردشت- مقررات یکسانی را برقرار ساختند. در روز هفتم مردادماه، تلویزیون ها را از اتاق ها بردند؛ دیگر روزنامه ندادند؛ هواخوری را هم تعطیل کردند^{۲۷}. ملاقات ها هم تا "اطلاع ثانوی" قطع شد. دیگر حتّا بیماران را هم به بهداری نمی بردند^{۲۸}. شنبه هشتم مردادماه دادگاه ها به کار افتادند. با مجاهدین آغاز کردند. زن و مرد. آنها را با چشم بند از بند بیرون می بردند. در راهروها به صف می کردند. تک به تک به درون اتاقی هدایت می کردند که محل "دادگاه" شان شده بود و قرارگاه نیروی و اشراقی و رئیسی و پورمحمدی. سپس پرسش هاشان را پیش می کشیدند، از این دست: «منافقین را قبول دارید یا نه؟ حاضر به انجام مصاحبه در جمع زندانیان و محکوم کردن سازمان هستید یا نه؟» و غیره ... نمونه ای از پرسش و پاسخ ها را آیت الله منتظری در نامه ی دومش به خمینی آورده:

«... سه روز قبل، قاضی شرع یکی از استان های کشور می گفت: مسئول اطلاعات یا دادستان -تردید از من است- از یکی از زندانیان برای تشخیص اینکه سر موضع است یا نه، پرسید: تو حاضری سازمان منافقین را محکوم کنی؟ گفت: آری. پرسید: حاضری مصاحبه کنی؟ گفت: آری. پرسید: حاضری برای جنگ با عراق، جبهه بروی؟ گفت: آری. پرسید: حاضری روی مین بروی؟ گفت: مگر همه ی مردم حاضرند روی مین بروند... گفت معلوم می شود تو هنوز سرموضعی و با او معامله ی سرموضع انجام داد...»^{۲۹}

۲۶- نامه ی منتظری به نیروی و... ۹ مرداد ۱۳۶۷

۲۷- یکی از اصطلاحات زندان. منظور بردن زندانیان به محوطه ی حیات و یا فضای سرباز زندان است که در وضعیت عادی روزی نیم ساعت تا یک ساعت اجراء می شد.

۲۸- نگاه کنید به نیما پرورش، ص ۱۸ و ۹؛ و نیز "حقیقت ساده"، م - رها، جلد سوم، ص ۱۲۵ و ۱۲۶ و "کشتار در تابستان ۶۷"، پنج گزارش، "چشم انداز"، شماره ی ۱۴، زمستان ۱۳۷۳، ص ۵۵ تا ۷۴؛ و نیز: "هرگز از مرگ نهرا سیده ام"، آذر نسیم، "نقطه ۶"، تابستان ۷۵

۲۹- نامه ی دوم منتظری به خمینی، ۱۱ مرداد ۱۳۶۷

کیفر سرموضعی ها اعدام بود. بی برو برگرد. پیش از اجرای حکم اعدام اما به آنها اجازه می دادند وصیت نامه هاشان را بنویسند:

«... بعد از ظهر، یکی از بچه ها که سلول های روبرو را چک می کرده، متوجه شده که از پنجره ی یکی از سلول های مقابل، یک نفر در حال زدن مورس... می باشد... پیام کوتاه بود و گویا... در بیدادگاه هیئت عفو رژیم به اعدام محکوم شدم و تا چند دقیقه ی دیگر اعدام می شوم. مرا برای نوشتن وصیت نامه آورده اند...»^{۳۰}

و طرفه اینکه اعدام ها را با اعدام زنان مجاهد آغاز کردند و

«... در اولین قدم... تمامی زنان مجاهد جز یک نفر را که در انفرادی به سر می برد، اعدام کردند...»^{۳۱}

و کشتاری که در این روز هشتم مرداد آغاز شد و در فردای آن روز و در فرداهای دیگر ادامه یافت، مرداد را به ماه قتل عام مجاهدین در بند، بدل ساخت. و

« زندانیانِ کمونیست که در بندهای جداگانه بودند، بی خبر از کشتار زندانیان مجاهد در پی راهی بودند تا بتوانند از اوضاع غیرعادی سردر بیاورند. زندانیانِ بند ۷ گوهردشت از لای نرده های بند، داوود لشکری را دیده بودند که با فورقون طناب های زیادی را به ساختمان های حول محوطه ی زندان حمل می کند، و روزی دیگر زندانیان بند ۸ انبوهی دمپائی را در محوطه دیده بودند که روی هم تلنبار شده و روز دیگری کامیونی را می بینند که روی آن چادر کشیده شده و چند پاسدار برای محکم کردن طناب های چادر روی کامیون راه می روند، و انگار که محموله ی گوشتی زیر چادر باشد، زیر پای آنان لرزان بود. روزی، زندانیانِ بند شش از لای نرده های هواخوری خود عده ای زندانی را دیده بودند که به صف ایستاده اند تا از دستشویی های هواخوری استفاده کنند. پنج پاسدار و داوود لشکری مسئول سرکوب زندان گوهردشت، به طور غیرطبیعی آنها را محاصره کرده بودند. از لای نرده ها می شد صورت زندانیان را از زیر چشم بندشان تشخیص داد. آنها با رنگ پریده و با سیمائی گرفته به نوبت ایستاده بودند. در بین زندانیانِ بند ۶ زمزمه هایی در گرفته بود، «اعدامی ها هستند!» و تنها زندانیانِ فرعی ۲۰ بودند که به خاطر موقعیت بندشان، از لای نرده های مستراح شان به وضوح دیده بودند که پاسداران اجساد زندانیانِ اعدام شده را به کامیون ها حمل می کنند.»^{۳۲}

۳۰- "حماسه ی مقاومت در شکنجه گاه های خمینی"، ایرج مصداقی، هفته نامه ی "ایران زمین"، شماره ی

۱۰۱، روضه ۱۴ تیرماه ۱۳۷۵

۳۱- همان جا

۳۲- "راه کارگر"، دوره ی دوم، شماره ی ۱۲۹، مرداد و شهریور ۱۳۷۴، سرمقاله

و سرانجام نوبت به زندانیان کمونیست رسید که "قلع و قمع" شوند. و این در پنجم شهریور بود. اسم شماری را می خواندند؛ از آنها می خواستند چشم بندشان را بر چشم زنند؛ از بند خارج شوند؛ و در راهروها به صف ایستند:

« تک تک بچه ها را به درون یکی از اتاق های فرعی بند روبروی مان می بردند، در آنجا داوود لشکری به همراه چند پاسدار نشسته و مشغول سؤال و جواب بودند. هریک از بچه ها را که اظهار می کردند مسلمان نیستند و نماز نمی خوانند در سمت چپ راهرو می نشاندند؛ و هریک از آنها را که اظهار می کردند مسلمانند در سمت راست راهرو می نشاندند و آنها را که در قسمت راست راهرو نشانده بودند، در صورتیکه حاضر به خواندن نماز نبودند به فرعی ها و یا انفرادی هائی بردند تا با زدن کابل آنها را وادار به نماز خواندن بکنند؛ برای هر وعده نماز ۲۰ ضربه، صبح و ظهر و شب و کسانی را که حاضر به نماز خواندن بودند به بند هشت می بردند، و بچه هائی را که در سمت چپ راهرو نشانده بودند، دسته دسته به قسمت طبقه ی اول (قسمت اداری زندان گوهردشت که در آن دفتر ریاست و دفتر مدیر داخلی زندان و... قرار داشت) می بردند و در آنجا در یک اتاق در مقابل اشراقی همین سؤال و جواب را مجدداً تکرار می کردند...»^{۳۳}

و پرسش های دیگری چون « سازمانت را قبول داری؟ مصاحبه می کنی؟ همکاری اطلاعاتی می کنی؟...» در این مرحله هم اگر پاسخ زندانی منفی بود، او را در سمت چپ در ورودی اتاق می نشاندند و سپس هرچند نفر را با هم به مسلخ می فرستادند. از هر گروه و سازمان و حزب دست چپی، از پیکار، رزمندگان، اتحادیه ی کمونیست ها، رنجبران، کومله، اتحاد مبارزان کمونیست (سهند)، وحدت کمونیستی، فدائی (اقلیت)، راه کارگر، فدائی (اکثریت) و حزب توده که وقتی:

«... به حسینی ی برای دار زدن برده می شوند، گروهی می گیرند، گروهی دشنام می دهند و همه می لرزند، اما لرزش خود را مخفی می کنند. برخی لبخند می زنند، نومیدانه، و انتظار لحظه ی آخر را می کشند. بعضی از نگهبان ها در اجرای حکم اعدام با هم رقابت می کنند تا ثواب بیشتری ببرند. گروه کمتری از آنها از مشاهده ی این همه جسد احساس بی تابی و درد می کنند، برخی از زندانیان می جنگند، حمله می کنند و به شدت کتک می خورند، مراسم اعدام به سرعت اجراء می شود. آخرین ضجه های مرگ خاموش می شود.»^{۳۴}

۳۳- نیما پرورش، ص ۱۷ و ۱۸

۳۴- هرمز متقی، "زندگی پس از ۶۷"، "نقطه" ۶، تابستان ۷۵

مسلخ در گوهردشت، سالن آمفی تاتر و کارگاه توأیین بود؛ و در اوین، حسینیه و سالن تمرین تیراندازی. هم از این رو، در گوهردشت بیشتر زندانیان را به دار آویختند، در حالیکه در اوین تیرباران مبارزین شکل رایج کشتار بود.^{۳۵}

جسد مردان حلق آویز شده را پیش از بیرون فرستادن از زندان، برای شکنجه ی زنان چپ به کار گرفتند؛ با همان هدف خرد کردن و درهم شکستن شان.

« جواب نه برای نماز خواندن حکم تعزیر را داشت... همه را پنج بار در روز در راهرو آسایشگاه شلاق می زدند. یک نفر خودکشی کرده بود و چند نفر دیگر هم اقدام به خودکشی کرده بودند؛ ولی موفق نشده بودند. هرکس نماز خواندن را می پذیرفت، بعد از چند روز به بند برش می گردانند؛ جیره ی شلاق برای کسانی که نمی پذیرفتند نماز بخوانند، بیست و پنج روز ادامه داشت. همه به شدت زخمی شده بودند. گفته بودند همه شان را اعدام می کنند... صدای شلاق خوردن بچه ها در وعده های نماز، دیوانه ام می کرد. یک بار من و چند نفر دیگر را برای اعدام نمایی بردند. یک بار ما را به بیشه ای در اوین بردند و گفتند چشم بندهای مان را برداریم. تعداد زیادی را روبروی ما دار زده بودند و ما را مجبور می کردند به آنها نگاه کنیم... بلاتکلیفی و آشفتگی بند، چهار ماه ادامه داشت. تنها پس از برقراری مجدد ملاقات ها و تماس با خانواده ها بود که عمق فاجعه برایمان روشن شد. تنها از بند ما حدود ۱۲۰ نفر اعدام شدند. »^{۳۶}

شمار کشته شدگان

همه ی بندها، در همه ی زندان ها دچار چنین "خانه تکانی" و "تخلیه ای" شدند. گزارش زندانیانی که از این مهلکه جان سالم بدر برده اند حکایت از آن دارد که تنها دو تن از بند محکومین ابد زندان اوین در "کشتار بزرگ" سربه نیست نشدند؛ و از سیصد زندانی گوهردشت، جز بیست نفری برجا نماندند.^{۳۷} در زندان شهرستان ها (مشهد، کرمانشاه، ورامین، شیراز، اصفهان، ملایر و...) هم همین قاعده کم و بیش حکم فرما بود. می گوئیم کم و بیش، چه، سیاست سکوت مطلق حکومت در مورد این جنایت، سر باز زدنش از دادن هرگونه خبر و جلوگیری از ورود هر هیئت بین المللی برای بازرسی از زندان ها و... بررسی آنچه بر سر زندانیان سیاسی آمد و برآورد دقیق کشته شدگان را اگر نگوئیم ناممکن، دست کم سخت دشوار ساخته. هم از این رو، برآورد

۳۵- نتیجه گیری هامان بر مبنای وجوه مشترک چندین و چند گزارش که مورد استفاده مان قرار گرفته.

۳۶- "همه بلاتکلیف بودیم"، ف. آزاد، "چشم انداز"، شماره ی ۱۴، زمستان ۷۳

۳۷- "و این شط های خونی که از مردم جاریست"، سعید همایون، "اتحاد کار"، شماره ی ۳۳، شهریور ۱۳۷۰

ماندگان هر بند نسبت به شمار رفتگان، مناسب ترین و معتبرترین شیوه‌ی محاسبه می‌شود. اما این شیوه بری از بی‌دقتی و نارسائی نیست. ماندگان، در بهترین حالت، با حدس و گمان و از حدود شمار رفتگان آگاهی می‌دهند، آنهم به تقریب، یا تخمین. و تخمین قربانیان "کشتار بزرگ" بسی گوناگون است، از پنج هزار نفر شروع می‌شود و به دوازده هزار نفر می‌رسد. چه بسا به دلیل همین اختلاف و آمارهای جسته و گریخته است که "عفو بین الملل" از "چندین هزار نفری که اعدام شده‌اند" سخن گفته و از دادن آمار دقیق خودداری کرده است.^{۳۸} با این حال "کانون حمایت از زندانیان سیاسی ایران - داخل کشور" که از دل مبارزه‌ی خانواده‌ی زندانیان سیاسی در ماه‌های هولناک تابستان و پائیز سربرآورد، درست یک سال پس از "کشتار بزرگ" و در مهرماه ۱۳۶۸، فهرست نام ۱۳۴۵ قربانی "فاجعه‌ی ملّی" را فاش ساخت و اعلام داشت که هنوز نتوانسته به نام بسیاری از "شهدای به خون خفته‌ی خلق" دست یابد.^{۳۹} اندک زمانی پس از انتشار این فهرست، یکی از روزنامه‌های اوپوزیسیون در اروپا هم اقدام به انتشار فهرست ۱۳۸۷ نفره‌ای از زندانیان جان باخته کرد. اما این روزنامه هم هشدار داد که فهرست «هنوز بسیار ناکامل و ناکافی است و چه بسا به دلایل محدود بودن امکانات تحقیق، با نادرستی‌هایی نیز همراه باشد.»^{۴۰}

اعدام‌های مخفیانه، انتقال مخفیانه‌ی جسد‌ها به گورستان، دفن مخفیانه‌ی به خون خفتگان در گورهای جمعی، آن هم هنگامی که استبدادی مذهبی حکومت می‌کند، هرگونه کوششی را برای دست‌یابی به شمار دقیق و درست جانباختگان، ناممکن می‌کند. نباید فراموش کرد که حکومت ماه‌ها کشتار زندانیان را از خانواده‌ی آنها نیز پنهان کرد و محل گورهای جمعی را نیز.

پایان انتظار

روزها و هفته‌ها و ماه‌ها، خانواده‌های زندانیان سیاسی، پشت در زندان‌ها در انتظار ایستادند؛ برای کسب خبر از جگرگوشه‌هایشان. چه خواهش‌ها و تمناها که نکردند، چه خفت و خواری‌ها که نکشیدند و چه بیم‌ها و امیدها که از سر نگذرانند. در کابوس مرگ و زندگی زیستند و مایه‌ی هستی‌شان این بود که مقامات زندان پول و ثروتی که برای عزیزان‌شان آورده بودند را بگیرند و رسیدی تحویل‌شان بدهند.

آنچه تحویل گرفتند - یا بعنوان مثال آنچه اهالی سلطنت آباد تحویل گرفتند - یادداشتی بود به اندازه‌ی پاکت سیگار باز شده، شبیه اسکناس ده تومانی. با این مضمون:

۳۸- "مجازات مرگ در ایران"، عفو بین الملل، ژانویه ۱۹۸۹

۳۹- "بانگ‌رهایی"، ارگان "کانون حمایت از زندانیان سیاسی ایران" (داخل کشور)، شماره ۱، آبان ۱۳۶۸

۴۰- اکثریت، شماره ۳۲۱، ۱۶ مهرماه ۱۳۶۹

« برادر... »

خواهشمند است در ساعت... روز... در کمیته‌ی سلطنت آباد حضور بهم رسانید.

کمیته‌ی سلطنت آباد»^{۴۱}

اهالی تهران پارس، نازی آباد و سایر محله‌های تهران همین یادداشت را به امضاء و نشانی محله‌ی خود دریافت کردند. و این در هفته‌ی اول ماه آذر بود. و به این ترتیب در

«روز موعود در جلو کمیته‌های "گل صحرا" (جاده ساوه)، کمیته‌ی زنجان (خیابان زنجان)، کمیته‌ی خاوران (نزدیک گلستان خاوران)، کمیته‌ی نازی آباد، کمیته‌ی تهران پارس و... از ساعت ۶ صبح غلغله بود. مراجعه از ساعت ۹ صبح آغاز شد. بعضی با خود سند خانه نیز آورده بودند؛ شاید که برای آزادی عزیزان شان ضمانت باشد. ساعت ۹ در کمیته‌ی "گل صحرا" اولین نام را خواندند. مدت‌ها انتظار، نگرانی، و در آخر یک تن، فقط یک تن با یک ساک. ساک دوم سهم یک پدر شد... ساک سوم... ساک چهارم... ۴۵۸ ساک با لباس تنها از یک کمیته، تنها در یک روز.»^{۴۲}

و از اینجاست که حرکت خانواده‌های زندانیان سیاسی آغاز می‌شود. تحصن در برابر کاخ دادگستری، گردهم آئی در برابر دادستانی، برگزاری مراسم برای دادن طومار اعتراض با ۳۷۰ امضاء به کمیته‌ی حقوق بشر ملل متحد، تماس با خارج از کشور و...

جامعه‌ی مهاجرین و تبعیدیان ایرانی هم که نسبت به نیمه‌ی دیگر وجود خود حساس است، پاسخگوست: تماس با کمیته‌های حقوق بشر، جامعه‌های دفاع از زندانیان سیاسی، احزاب ترقی خواه و بسیج افکار عمومی و روشنگری درباره‌ی "فاجعه‌ی ملی" که در حال تکوین بود، سرانجام به واکنش اروپائی‌ها و آمریکائی‌ها منجر می‌شود. در ۲۱ مهرماه، پارلمان اروپا با تصویب قطعنامه‌ای در مورد نقض حقوق بشر در جمهوری اسلامی ایران، از دولت ایران می‌خواهد که هیئتی به منظور بررسی وضعیت زندان‌ها عازم ایران شود. ۱۸ آذرماه، پارلمان آلمان قطعنامه‌ای تصویب می‌کند که در آن نقض حقوق بشر توسط جمهوری اسلامی به شدت مورد انتقاد قرار گرفته.

پاسخ سران جمهوری اسلامی به موج اعتراض‌ها چندپهلوسست و فریبکارانه. چه، به شکلی می‌پذیرند که جز اسرای نظامی مجاهدین، دیگرانی هم اعدام شده‌اند. اما آن دیگران را "منافق" قلمداد می‌کنند. دو نمونه‌ای که می‌آوریم روشنگر است: آیت‌الله خامنه‌ای در جلسه‌ی پرسش و پاسخی در دانشگاه تهران، در پاسخ دانشجویی که گویا از هواداران آیت‌الله منتظری است و می‌پرسد: علت بی‌توجهی کامل جمهوری اسلامی به مسائل حقوق بشر و اجازه ندادن به کارشناسان

۴۱- چشم انداز، شماره‌ی ۶، تابستان ۶۸

۴۲- "بانگ‌رهای"، شماره‌ی ۱

حقوق بشر سازمان ملل برای بررسی این مسئله چیست و علت اعدام‌های مشکوک در ایران ... می‌گوید:

« این سؤال لحن همان سؤال رادیوهای بیگانه را دارد... و اما اعدام‌ها، اعدام‌های دسته جمعی در ایران، درست همان تأثیری را که رادیوهای بیگانه می‌گذارند، البته رادیو منافق هم همین را می‌گوید. ما در جمهوری اسلامی مجازات اعدام داریم... این آدمی که توی زندان، از داخل زندان، با حرکات منافقین که حمله‌ی مسلحانه کردند به داخل مرزهای جمهوری اسلامی... ارتباط دارد، او را به نظر شما باید برایش نقل و نbat ببرند؟!...»^{۴۳}

حجت الاسلام علی اکبر هاشمی رفسنجانی هم این چنین اظهار نظر می‌کند:

« این تبلیغات کذب و عجیب و غریبی که در اروپا و کشورهای غربی منافقین راه انداخته‌اند که چند هزار نیروی اینها در ایران اعدام شده است، برای این است که افرادی را که در جریان عملیات مرصاد از دست داده‌اند، دنیا را توجیه کنند... سرکوب باید مخصوص عناصر اصلاح ناپذیر باشد. در تمامی دنیا همیشه انسان‌هایی هستند که هیچ راهی جز سرکوب آنها نیست. آنها را ما باید سرکوب کنیم. این حالت وحشت باید برای انسان‌های خائن و ناصالح باشد».^{۴۴}

و حالت وحشت را به خانواده‌ی "انسان‌های خائن و ناصالح" هم تعمیم دادند و ضرب و شتم این داغ‌دیدگان بی‌پناه را در دستور گذاشتند. که یک چندی کارگر نیفتاد. خانواده‌های دردمند، حرف داشتند و پرسش‌های بی‌پاسخ. حرف‌ها و پرسش‌هایشان را به این ترتیب در برابر رفسنجانی قرار دادند. در نامه‌ای سرگشاده:

« بالاخره بعد از چند ماه انتظار، درهای زندان گشوده شده. ولیکن ما حتّا نتوانستیم همسران، پدران، فرزندان و عزیزان خود را بر سر گورهاشان ملاقات کنیم. جمهوری قاتل شما نه تنها کمر به قتل همگانی زندانیان بسته، بلکه از اعلام محل دفن آنها خودداری کرد و در موارد متعددی با گرفتن تضمین و تعهد مالی از برگزار مراسم یادبود و ختم برای قربانیان این فاجعه توسط بستگان‌شان، یعنی ابتدائی ترین حقوق هر انسان، ممانعت جدی به عمل آورد. این هدیه‌ی شما به مناسبت پایان یافتن جنگ خانمانسوز هشت ساله و در آستانه‌ی پیروزی انقلاب به مردم زجر دیده و خانواده‌های زندانیان سیاسی بود.»

۴۳- روزنامه‌ی "رسالت"، ۱۶ آذر ۱۳۶۷

۴۴- روزنامه‌ی "رسالت"، ۱۲ آذر ۱۳۶۷

و در پایان، از رفسنجانی می پرسند:

« (۱) به چه جرمی آنها را به قتل رساندید؟ (۲) آنان در چه دادگاهی، توسط کدام هیئت منصفه و بر طبق کدام قانون مدونی جملگی محکوم به اعدام شدند؟ (۳) چرا و به کدام دلیل زندانیانی که در "دادگاه های شرع" جمهوری اسلامی مدّت ها بود که محکوم شده بودند و مدّت محکومیت خود را می گذراندند، به یک باره ظرف دو تا سه ماه پشت درهای بسته تیرباران شده اند؟ (۴) چرا از انتشار اخبار تعداد واقعی قربانیان این قتل عام در مقابل مردم و افکار عمومی خودداری می کنید و به سؤال های صریح مردم و خانواده های زندانیان سیاسی جواب های سربالا می دهید؟ »^{۴۵}

هیچیک از سران جمهوری اسلامی تاکنون پروا نکرده که پاسخ این پرسش ها را بدهد. و هنوز پرونده ی این جنایت، پرونده ی کشتار بزرگ زندانیان سیاسی ایران، پرونده ای گشوده و هنوز حرف آخر گفته نشده است. ■

۴۵- "پیام همبستگی"، خبرنامه ی "کمیته ی همبستگی با زندانیان سیاسی ایران"، شماره ی ۲، شهریور